

خردسالان

دوست



سال هفتم
شماره 430 ، شنبه
17 اردیبهشت ماه 1390
500 تومان



خردسالان دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملأزاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

- 3 با من بیا ... 
- 4 جیرجیرک و ساعت دیواری 
- 7 نقاشی 
- 8 فرشته‌ها 
- 10 ماه و آفتاب 
- 12 تاریکی ترس نداره! 
- 16 بازی 
- 17 جدول 
- 18 اردیبهشت 
- 20 سوراخ یخ 
- 22 قصه‌ی حیوانات 
- 24 کاردستی 
- 25 فرم اشتراک 
- 27 ترانه‌ها 



پادری

دوست من سلام.

من چادر مسافرتی هستم. یک اتاق کوچک که از پارچه درست شده ام. اگر کسی بخواهد به دشت، کوه، دریا یا جنگل برود، مرا همراه خودش می برد. وقتی کسی در چادر می خوابد، من نمی گذارم حشرات یا گرد و خاک و باد و باران مزاحم او بشود!

اگر به سفر رفتی، با دقت به دور و بر نگاه کن. **حتما** من و دوستانم را می بینی که در رنگ های شاد و قشنگ این **طرف** و آن طرف نشسته ایم و به تو نگاه می کنیم. حالا برای یک سفر زیبا به صفحه های مجله دوست خردسالان، با من بیا ...





سرور کتبی

جیر جیرک و ساعت دیواری

ساعت دیواری زنده بود. قلبش تیک تیک صدامی کرد. اما یک روز ساعت دیواری مرد. قلبش ایستاد و دست‌هایش تکان نخورد. یک جیر جیرک به اتاق آمد. دور ساعت دیواری چرخید و گفت: «ساعت چند است؟»

ساعت دیواری گفت: «نمی‌دانم! در ساعت پنج عصر، من مردم.» جیر جیرک گفت: «حالا چه کار کنم؟ با شب قرار دارم. می‌خواهم برایش آواز بخوانم. نمی‌دانم ساعت چند است. می‌ترسم دیر برسم.» پیر مردی به اتاق آمد و توی ساعت باتری گذاشت. قلب ساعت، تیک تیک صدا کرد و دست‌هایش دوباره تکان خورد. ساعت زنده شد.

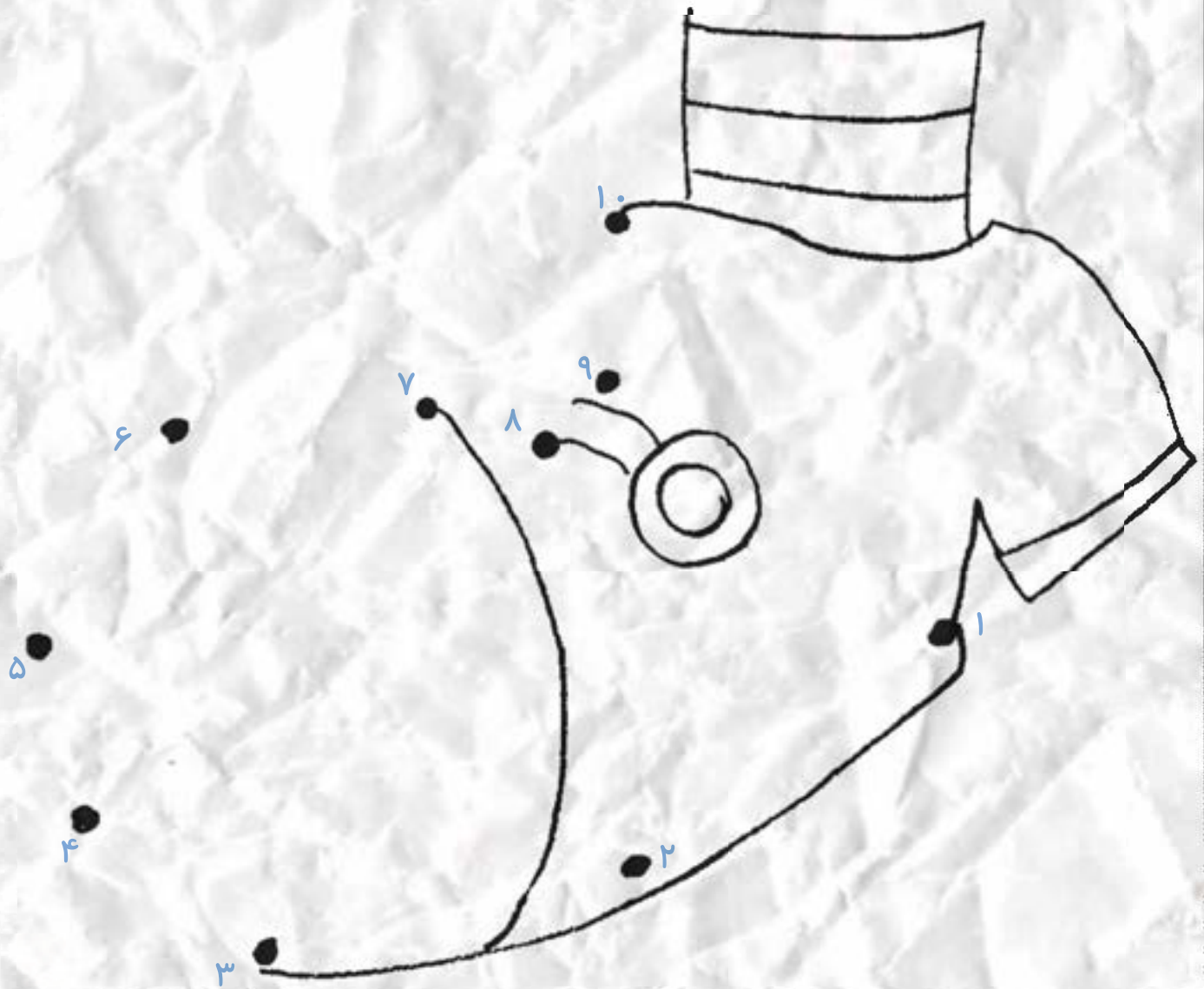


جیرجیرک گفت: «چه خوب! تو زنده شدی! حالا بگو ساعت چند است؟» ساعت گفت: «تا شب، وقت زیادی نمانده. برو تا سر ساعت بررسی! سلام مرا به شب برسان!» جیرجیرک از پنجره بیرون پرید.





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



مادر بزرگ، هر کاری که می‌کند، خدا را شکر می‌کند. وقتی از زمین بلند می‌شود، می‌گوید: «خدایا شکر!» وقتی می‌نشیند می‌گوید: «خدایا شکر!» وقتی ما به خانه‌اش می‌رویم، ما را می‌بوسد و می‌گوید: «خدایا شکر!»

یک روز به مادر بزرگ گفتم: «چرا شما می‌گویید خدا را شکر! خدا را شکر؟» مادر بزرگ خندید و گفت: «جان مادر! وقتی شما را دارم، باید خدا را شکر کنم. وقتی سلامت هستم و می‌توانم راه بروم باید خدا را شکر کنم. من برای همه‌ی چیزهایی که در زندگی دارم خدا را شکر می‌کنم. من خوش‌حالم و باید خدا صدای خوش‌حالی و تشکر مرا بشنود.» من مادر بزرگ را بوسیدم و گفتم: «خدا را شکر!» مادر بزرگ خندید و گفت: «تو چرا گفتی خدایا شکر؟» گفتم: «چون از این که شما مادر بزرگ من هستید خیلی خوش‌حالم و می‌خواهم خدا صدای خوش‌حالی و تشکر مرا بشنود.»





ماه و آفتاب

پله پله نردبان
می رود به آسمان
توی خواب می روم
روی پله های آن

می روم به آسمان
ماه را می آورم
در میان یک سبد
می دهم به مادرم

می شود قشنگ تر
ماه پیش آفتاب
در اتاق مادرم
می شود چراغ خواب



محمد حسن حسینی





تاریکی ترس نداره!



اما ماما گفته تاریکی ترس نداره، چیزی نیست که.



شب شده و جیغی باید بخوابه، اما...

خدایا چه تاریکیه می ترسم



اما ناگهان...

ای دای... این چیه؟



کمی بعد:

دیدم بی خودی آبروم رو جلوی
مامان و بابا بُردم ...

بابا، هیچ چیز
ترسناکی توی تاریکی ...

خوب دنگه،
حالا لالا!

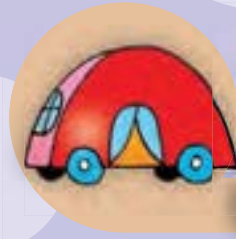
آه باز ترسیدی، این
چراغ قوه رو روشن کن!

... نیست!؟


























وای !!

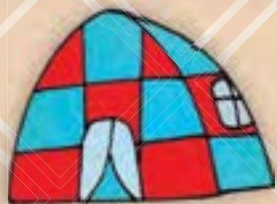
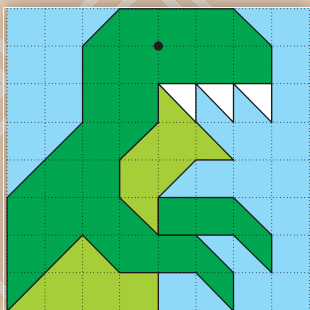


پایان

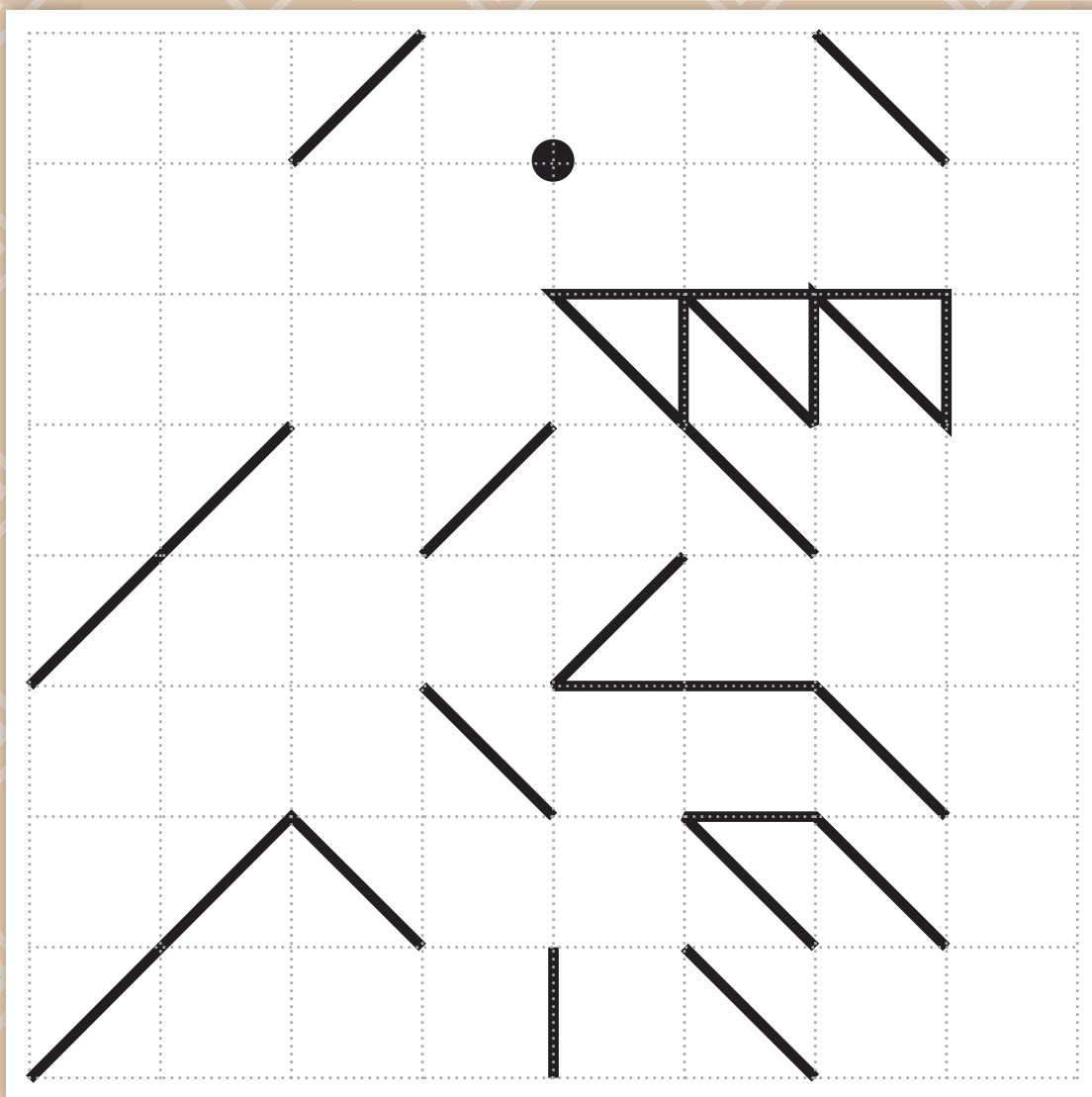


در این جدول، سه شکل در هر ردیف تکرار شده است شکل‌ها را پیدا کن و روی آن‌ها خط بکش



جدول را کامل و رنگ کن.





اردیبهشت


باران می بارید.
بهار گل می گفت و گل می شنید.
و درخت ها از خنده جوانه می زدند.
زمین پر از بوی بهشت بود، چون اردیبهشت بود.











سوراخ یخ



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.




در سرزمینی سرد و برفی،  به دنبال غذا می گشت. روی دریاچه، یخ زده بود و

نمی توانست  بگیرد.  روی یخ دریاچه نشست و فکر کرد که چی کار

کند. همین موقع  از راه رسید. او هم می خواست  بگیرد.  بادمش

به یخها ضربه زد و یک سوراخ درست کرد.  با خوش حالی گفت: «جانمی جان!

دریاچه سوراخ شد! حالا می توانم  بخورم!»  گفت: «نه! این سوراخ را من

درست کردم و فقط خودم باید  بخورم.»  می خواست یک  بگیرد

که از راه رسید و گفت: «به به! یک سوراخ روی یخ! حالا می‌توانم بگیرم!»

گفت: «این سوراخ را من درست کرده‌ام و فقط خودم باید از آن بگیرم.»

گفت: «اما من خیلی گرسنه هستم!» گفت: «من هم گرسنه هستم.»

گفت: «اگر نخورم، یا تو را می‌خورم یا را!» به

گفت: «لطفاً بگذار بیاید و بخورد و گرنه ما را می‌خورد.» هنوز

داشت فکر می‌کرد که یک قدم جلو رفت و همان یک قدم باعث شد

که یخ‌های دور سوراخ هم بشکند و و و بیفتند توی آب. زیر

آب پر از بود! آن‌ها در حالی که زیر آب شنا می‌کردند، یک عالمه خوردند.

وقتی حسابی سیر شدند، برگشتند و روی یخ‌ها نشستند! گفت: «دریاچه خیلی

بزرگ است!» گفت: «و خیلی دارد.» گفت: «بی‌خودی بر سر

سوراخ یخ دعوا کردیم!» و و خندیدند! حالا آن‌ها می‌دانستند

که زیر یک سوراخ کوچک یخ یک دریاچه‌ی بزرگ پر از است!

قصه حیوانات



۲

مار هوس کرده بود جوجه کلاغ بخورد!



۱

کلاغ کنار لانه تشنه بود و مراقب جوجه‌هایش بود.



۴

ناگهان کلاغ، چشمش به مار افتاد و قار قار فریاد زد!



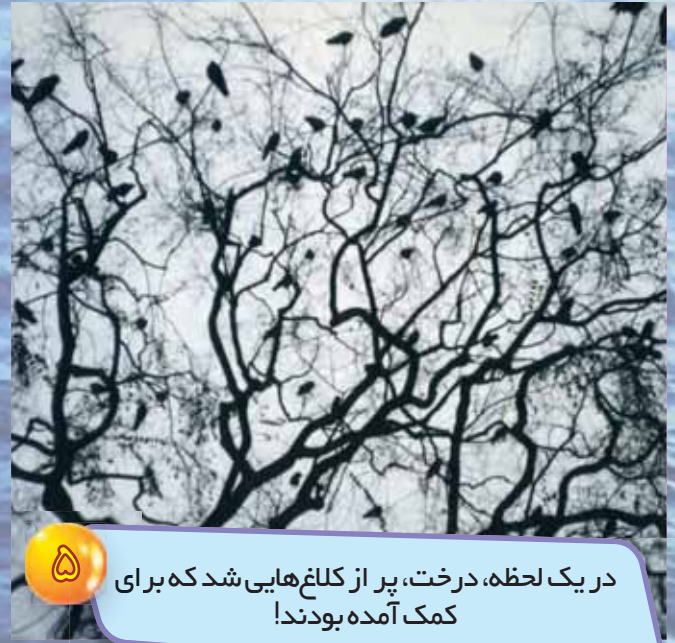
۳

او آرام، آرام به طرف لانه رفت.



۶

مار از ترس، خودش را انداخت پایین و افتاد روی علفها.



۵

در یک لحظه، درخت، پر از کلاغهایی شد که برای کمک آمده بودند!



۸

مار که حسابی ترسیده بود پشت علفها پنهان شد و هیچ وقت هوس جوجه کلاغ نکرد!

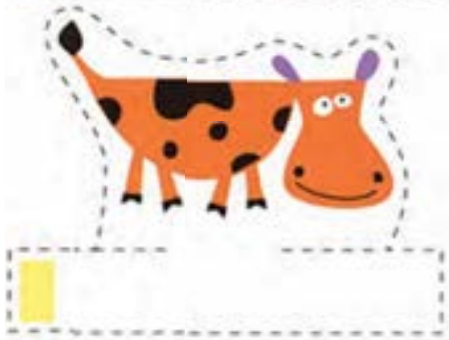


۷

کلاغ در حالی که فریاد میزد و قار قار میکرد به دنبالش رفت.

کار دستی

شکل های را از روی نقطه چین قیچی کن.
به قسمت های زرد رنگ چسب مایع بزن و به طرف دیگر بچسبان.
عروسک های انگشتی تو آماده نمایش هستند!



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

مجله هفتگی



نژادنه ها



مصطفی رحماندوست

لولو دروغه

لالا قشنگه

لالا می ره با

لولو بجنکه

لالایی می گه

بخوابه لولو

لالا، لالا کن

لالا کوچولو

